**باسمه تعالی**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

**جلسه4 - 13960908 کتاب العدد / آیات عدّه در قرآن / آیه 228 سوره بقره / معنای قروء**

خلاصه بحث جلسه گذشته

قروء در دسته‌ای از روایات به طهر و در گروهی دیگر به حیض تفسیر شده است. دسته دوم تا وقتی که زن از حیض سوم خود غسل نکرده، احکام عده را بر او بار کرده است. با این روایت‌های دسته دوم چه کنیم؟ مرحوم شیخ طوسی - مجموعاً تا این‌جا که من یادداشت کرده‌ام - هفت وجه جمع در مورد این روایات در تهذیب ذکر کرده است، البته هر کدام در مورد بعضی از روایات است نه همه روایات. مناسب است توضیحاتی در مورد این وجوه و بحث‌هایی کلی در ضمن آن عرض کنم.

وجه جمع اول

یکی از وجوهی که مرحوم شیخ در مورد عده‌ای از این روایات فرموده این است که حمل به تقیه می‌شوند. در مورد چگونگی امکان حمل به نقیه صحبت می‌کردیم. یک وجه این است که به دلیل این‌که غالب راویان کوفی بوده‌اند و فتوای شایع در کوفه این بوده که قروء را به معنای حیض‌ها می‌گرفته‌اند، حمل بر ظرف تقیه می‌شود یعنی امام 7 حکم صورت تقیه را بیان کرده‌اند و این حکم واقعی است ولی حکم واقعیِ صورت تقیه است. نوع دیگری حمل بر تقیه این است که بگوییم امام 7 برای این‌که شیعه شناخته نشود، حکم واحدی برای شیعه بیان نکرده‌اند. مرحوم شیخ طوسی در عدّه به این نکته اشاره کرده است که در روایتی از امام صادق 7 سؤال کردند که چه وجهی دارد که اصحاب شما در مورد مواقیت و غیر مواقیت اختلاف کرده‌اند، امام 7 فرمودند: **أنا خالفت بینهم**. این تعبیر در عده وارد شده و در کتاب‌های حدیثی این را ندیدم ولی مضمون این روایت در کتب حدیثی وارد شده است.

روایات دال بر اختلاف انداختن امام علیه السلام

در علل الشرایع جلد دوم باب 131 سه روایت هست که شبیه همین مضمون را دارند.

**أبی رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن محمّد بن الولید و السّندیّ بن محمّد عن أبان بن عثمان الأحمر عن محمّد بن بشیر و حریز عن أبی عبد اللّه7قال: قلت له إنّه لیس شی‏ء أشدّ علیّ من اختلاف أصحابنا قال ذلک من قبلی.**[[1]](#footnote-1)

در سند این روایت ابان بن عثمان احمر وجود دارد که بعضی او را ناووسی تلقی کرده‌اند، اما درست نیست و ظاهراً امامی است. محمد بن بشیر را نمی‌دانم کیست ولی حریز به او عطف شده است و دیگر در وثاقتش بحث جدی‌ای نیست. محمد بن ولید هم محمد بن ولید بجلی است که ثقه است. سندی بن محمد، ابان بن محمد بجلی است که او هم ثقه است و روایت بحث سندی ندارد.

روایت دیگر چنین است:

**حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد** محمد بن حسن اول ابن ولید است. احمد بن محمد که صفّار از او نقل می‌کند احمد بن محمد بن عیسی است. **عن ابن سنان** ابن سنان که احمد بن محمد بن عیسی از او نقل می‌کند محمد بن سنان است که در وثاقتش بحث است و ما او را ثقه می‌دانیم. **عن ابی ایوب الخزاز** این‌جا خزاز هست اما خراز درست است. او ثقه است. **عن من حدثه عن أبی الحسن 7.** روایت مرسله است.

**قال: اختلاف أصحابی لکم رحمة و قال إذا کان ذلک جمعتکم علی أمر واحد**.

نمی‌دانم **اذا کان ذلک جمعتکم علی أمر واحد** یعنی چه. شاید یعنی اگر زمان حضور امام 7 بود همه شما را برای یک امر جمع می‌کردیم و الآن که عصر تقیه و عصر غیبت است این اختلاف مناسب‌تر است. عمده مطلب ذیل آن است:

**و سئل عن اختلاف أصحابنا فقال7أنا فعلت ذلک بکم لو اجتمعتم علی أمر واحد لأخذ برقابکم.**[[2]](#footnote-2)

روایت سوم این است:

**أبی رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن محمّد بن عبد الجبّار عن الحسن بن علیّ بن فضّال عن ثعلبة بن میمون عن زرارة عن أبی جعفر 7.**

در این روایت فقط حسن بن علی بن فضال هست که فطحی است. البته ظاهراً موقع مرگش از فطحیت برگشته است ولی زمانی که روایت می‌کرده فطحی بوده است و ظاهراً روایت‌هایش در حکم موثقه تلقی می‌شوند.

**سألته عن مسألة فأجابنی قال ثمّ جاء رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابنی ثمّ جاء رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابنی و أجاب صاحبی فلمّا خرج الرّجلان قلت یا ابن رسول اللّه رجلان من أهل العراق من شیعتک قدما یسألان فأجبت کلّ واحد منها بغیر ما أجبت به الآخر قال فقال یا زرارة إنّ هذا خیر لنا و أبقی لنا و لکم و لو اجتمعتم علی أمر واحد لقصدکم النّاس و لکن [لکان‏] أقلّ لبقائنا و بقائکم قال فقلت لأبی عبد اللّه7شیعتکم لو حملتموهم علی الأسنّة أو علی النّار لمضوا و هم یخرجون من عندکم مختلفین قال فسکت**

این روایت از امام باقر 7 بود. می‌گوید به امام صادق 7 گفتم هر چه زور هم بزنیم اختلاف بین شیعه شما حل نمی‌شود. **لو حملتموهم علی الأسنّة أو علی النّار لمضوا و هم یخرجون من عندکم مختلفین** مثل این‌که آن‌ها حرف‌های مختلف از امام 7 نقل می‌کنند. حضرت 7 ساکت شدند. می‌گوید دو سه بار که این را تکرار کردم ایشان همان جوابی که پدرشان دادند را فرمودند که این اختلافات از ناحیه من است:

**فأعدت علیه ثلاث مرّات فأجابنی بمثل أبیه.**[[3]](#footnote-3)

جور دیگر این است که علت حمل به تقیه این است که امام 7 نمی‌خواسته‌اند فتوای واحدی در میان شیعه‌ها شایع باشد و این مسئله را مطرح کرده‌اند. البته اخبار علاجیه این طور حمل به تقیه را توجیه نمی‌کند. اخبار علاجیه این است که اگر دو دسته روایات با هم مخالف شدند، **خذوا ما خالف العامه و دعوا ما وافق العامه**.[[4]](#footnote-4) در ما نحن فیه که بین خود عامه اختلاف هست، ما خالف العامه و ما وافق العامه وجود ندارد که ما به وسیله آن خبر حجت را از خبر لا حجت تشخیص دهیم. هم‌چنین مرجّح دیگر موافقت حکام و قضات است. نمی‌شود به وسیله روایت‌هایی که حیض را ذکر کرده است بگوییم حکام و قضات بر طبق آن‌ها حکم می‌کرده‌اند که این را جلسه قبل توضیح دادم.[[5]](#footnote-5)

این را توجه فرمایید که خیلی وقت‌ها اصل فتوا برای مرحوم شیخ مسلم است یعنی به دلیل اجماع امامیه بر این‌که مراد اطهار است آن دسته از روایت‌هایی که قروء را به طهر تفسیر کرده‌اند مطابق واقع می‌داند. حال روایت‌های دیگر را چگونه توجیه می‌کند؟ بعد از این‌که برایش مسلم است که باید در آن روایات تصرف شود، می‌فرماید یکی از وجوهش این است که بگوییم این روایات از باب تقیه است. در این فضا که مسلم است باید آن روایات توجیه شود، عیب ندارد و این هم وجهی برای توجیه است. عمده دیدگاه مرحوم شیخ در جمع بین روایاتی که در تهذیب مطرح می‌کند انگیزه کلامی است یعنی می‌خواهد بگوید که این روایات قابل جمع و سازگاری هستند ولو این‌که بگوییم این روایات برای بیان تقیه بوده است. در مقدمه تهذیب یا استبصار اشاره می‌کند که بعضی از شیعه‌ها به خاطر اختلاف اخبار دست از تشیع کشیده‌اند. ایشان می‌فرماید اختلاف اخبار موجب نمی‌شود که انسان از تشیّع دست بکشد و این اخبار توجیهاتی دارد. در فضایی که بحث کلامی مطرح است، مانعی ندارد که این را حمل بر تقیه به این معنا کنیم. بعد از این‌که مسلم است که این روایات برای بیان حکم واقعی نیست نحوه توجیه چگونه است؟ ممکن است مرحوم شیخ روایت را این طور توجیه فرموده باشد.

البته مرحوم آقای صدر در بحث جمع عرفی اشاره کرده است که گاهی جمع عرفی در مقام دلالت است و گاهی در مقام حمل بر تقیه و این‌ها را هم به عنوان جمع عرفی مطرح می‌کند. اگر آن جمع عرفی - که توضیحات دارد و نمی‌خواهم واردش شوم را ما هم بپذیریم، این سنخ چیزها جمع عرفی نیست. این‌که مثلاً روایتی را حمل بر این کنیم که امام 7 تعمداً اختلاف ایجاد کرده است تا شیعه‌ها شناخته نشود، جمع عرفی نیست. آن بیان جمع عرفی که آقای صدر مطرح می‌کنند یک وجه جمع است در زمانی که ما ندانیم روایت‌های معتبر و غیر معتبر کدام است. در جایی که روایتی مطابق با عامه است و روایتی مخالف عامه است ممکن است بگوییم که نحوه تشخیصش این است که روایتی که مطابق عامه است حمل به تقیه می‌شود. اما در جاهایی که خود فتواهای عامه مختلف است، بگوییم عرف جمع می‌کند و یکی را حمل بر تقیه می‌کند، این به عنوان جمع عرفی مطرح نیست. این هم یک وجه دیگر غیر از کلام مرحوم شیخ است.

وجه جمع دوم

شیخ طوسی; در ذیل یکی از این روایات وجه دیگری ذکر می‌کند. عبارت شیخ طوسی; این است:

**فأمّا ما رواه علیّ بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن الحسن بن الجهم عن عبد اللّه بن میمون عن أبی عبد اللّه عن أبیه7قال قال علیّ7إذا طلّق الرّجل المرأة فهو أحقّ بها ما لم تغتسل من الثّالثة**[[6]](#footnote-6)

بعد می‌فرماید:

**عنه عن أیّوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن إسحاق بن عمّار عمّن حدّثه عن أبی عبد اللّه7قال: جاءت امرأة إلی عمر تسأله عن طلاقها قال اذهبی إلی هذا فاسألیه یعنی علیّاً7فقالت لعلیّ7إنّ زوجی طلّقنی قال غسلت فرجک**

امام 7 این طوری جواب می‌دهد. می‌گوید:

**فرجعت إلی عمر فقالت أرسلتنی إلی رجل یلعب.**

امام 7 دارد بازی می‌کند، من می‌گویم شوهرم طلاق داده است، امام 7 این طوری جواب می‌دهد.

**قال فردّها إلیه مرّتین فی کلّ ذلک ترجع‏ فتقول‏ یلعب‏ قال‏ فقال لها انطلقی إلیه**

امام 7 مقداری شوخ طبع بودند و سر به سر این زن گذاشته بودند. ظاهرا آن حالت مزاحی که در حضرت 7 بوده است، به خصوص که از آن طرف عمر خیلی بد اخلاق بوده است، امام خواسته‌اند فضا را قدری طنز کنند.

**فإنّه أعلمنا قال فقال لها علیّ7غسلت فرجک قالت لا قال فزوجک أحقّ ببضعک ما لم تغسلی فرجک.**

**تغسلی فرجک** بحث غسل نیست، در واقع کنایه از این است که تا وقتی که از حیض پاک نشده باشی. در بعضی از روایت‌های قبلی تغتسلی دارد، ممکن است مراد غسل باشد یا کنایه از این باشد که تا زمانی که حیض سومت پاک نشده باشد. ایشان می‌فرماید:

**فهذان الخبران و ما ورد فی معناهما لا یدفع بهما الأخبار المتقدّمة لأنّ الوجه فیها أنّها خرجت مخرج التّقیّة**

این همان است که بحث می‌کردیم،

**أو علی وجه إضافة المذهب إلیهم فیکون قول أبی عبد اللّه7قال علیّ7إنّ هؤلاء یقولون کذلک لا أنّه یکون مخبراً فی الحقیقة عن مذهب أمیر المؤمنین7و قد صرّح أبو جعفر7فی روایة زرارة و غیره بما هو تکذیب له و قال إنّهم کذبوا علی علیّ7و إذا کان الأمر علی ما قلناه فلا تنافی بین الأخبار.**[[7]](#footnote-7)

وجه دوم این است که مراد از این روایت فتوای خود حضرت 7 نیست بلکه ایشان خواسته‌اند فتوای عامه را نقل کنند. توضیح این مطلب را با نقل روایتی عرض می‌کنم. این روایت را معاذ بن مسلم نحوی[[8]](#footnote-8) نقل کرده است. این روایت سه جا نقل شده است، علل الشرایع،[[9]](#footnote-9) تهذیب[[10]](#footnote-10) و رجال کشی[[11]](#footnote-11) در ذیل ترجمه معاذ بن مسلم الهراء. سند علل این شکلی است:

**حدّثنا جعفر بن علیّ عن علیّ بن عبد اللّه عن معاذ قال: قلت لأبی عبد اللّه7إنّی أجلس فی المجلس فیأتینی الرّجل فإذا عرفت أنّه یخالفکم أخبرته بقول غیرکم و إن کان ممّن یقول بقولکم فإن کان...**

این عبارت قدری افتادگی دارد. من متنش را آن جوری که در رجال کشی هست و در خاطرم مانده عرض می‌کنم. می‌گوید اگر من بدانم کسی که می‌آید سراغ من از عامه است فتوای عامه را نقل می‌کنم، اگر بدانم محبّ شماست نظر شما را برایش نقل می‌کنم و اگر ندانم موافق است یا مخالف، می‌گویم **جاء عن فلان کذا و جاء عن فلان کذا فأدخل قولکم** و فتواهای مختلف را نقل می‌کنم. در بین این اقوال خودش فتوای هر کسی که می‌خواهد را پیدا کند و بر طبق آن عمل کند. در نقل رجال کشی این است **اصنع کذا فإنی کذا أصنع** این جور رفتار کن.

در سند این روایت حمدویه بن نصیر وجود دارد که ثقه است و بحثی در وثاقتش نیست. برادرش محمد بن نصیر هم ظاهراً ثقه است. این محمد بن نصیر غیر از آن محمد بن نصیر نمیری معروف کذاب است، تقریباً در یک عصر هستند ولی این محمد بن نصیر سمرقندی است و او نمیری است. یعقوب بن یزید ثقه است. ابن ابی عمیر ثقه است. حسین بن معاذ را الآن یادم نیست که توثیق صریح دارد یا خیر ولی اگر کسی روایت‌های ابن ابی عمیر را از شخص قبول کند، در روایت از جهت سندی بحثی نیست. معاذ بن مسلم الهرّاء به نظرم توثیق صریح دارد. ظاهراً این روایت از جهت سندی معتبر است.

نکته این است که امام7 می‌فرمایند من هم این جوری رفتار می‌کنم. من هم وقتی مخاطبان می‌آیند اگر سنی باشد فتوای سنی‌ها را می‌گویم، اگر شیعه باشد فتوای شیعه را می‌گویم و اگر نمی‌دانم می‌گویم از فلان کس این جوری نقل شده است.

در روایت دومی که از تهذیب خواندم **اسحاق بن عمّار عن من حدّثه ابی عبد الله 7** بود. ممکن است این **عن من حدّثه** سنی بوده است. در مشایخ اسحاق بن عمار سنی‌هایی وجود دارند که یکی از آن‌ها غیاث بن کلّوب است و ما پارسال به بحث مذهب غیاث بن کلوب مفصل پرداختیم. ممکن است **عن من حدثه** سنی بوده و او که آمده و سؤال کرده نظر اهل تسنن را خواسته است، امام 7 هم فرموده‌اند **قال علیٌّ** یعنی **قال علیٌّ علی ما یروی من یرید فتواه**. آن کسی که تو فتوایش را می‌خواهی نظرش این است.

در روایت اول هم عبدالله بن میمون هست که خودش شیعه است ولی نقلیات عبد الله بن میمون با مطالبی که اهل تسنن مثل سکونی و غیاث بن کلوب از امام صادق 7 نقل می‌کنند خیلی مشابهت دارد و به احتمال زیاد این جلسات عمومی‌ای بوده است که امام صادق 7 آن را اداره می‌کرده‌اند. در این جلسات عمومی هم بحث تقیه می‌تواند مطرح باشد. ممکن است خیلی از کسانی که مجلس درس امام صادق 7 را تشکیل می‌داده‌اند از آن اهل تسنن بوده باشند. شاید مؤید این است که امام صادق 7 این مطلب را عن ابیه عن علیٍّ بیان می‌کنند به خاطر این‌که نمی‌خواسته‌اند فتوای خودشان را نقل کنند و فتوا را از طریق پدرشان به حضرت علی 8 می‌رساندند. مطلبی که مرحوم شیخ مطرح می‌کنند این‌جا کاملاً جا دارد که امام صادق 7 فتوای اهل تسنن را مطرح کرده باشند.

یک نکته سندی این‌جا عرض می‌کنم. این روایت در نقلی که در تهذیب دارد نقلش این است که **عنه عن العباس بن معروف عن عبد الله بن المغیره عن معاذ**. این روایت از جهت سندی معتبر است. محمد بن علی بن محبوب، از عباس بن معروف از عبد الله بن مغیره است. نقلی که در علل دارد این است: جعفر بن علی عن علی بن عبد الله عن معاذ. خیلی نقل مشوشی است. ظاهراً در این قسمت این باب علل زیاد سقط رخ داده است و سندهای مختلفی که پشت سر هم هستند خیلی مشوش است. روایت‌ها را می‌خوانم بعد برمی‌گردم در مورد این روایت توضیح می‌دهم.

روایت اول باب 315 چنین است:

**حدّثنا أبی رحمه اللّه قال حدّثنا أحمد بن إدریس عن أبی إسحاق الأرّجانیّ رفعه قال: قال أبو عبد اللّه**

**7**.[[12]](#footnote-12)

به نظرم ابی اسحاق ارّجانی در طبقه مشایخ احمد بن ادریس نیست و باید واسطه بین احمد بن ادریس و ابی اسحاق عرّجانی افتاده باشد.[[13]](#footnote-13) این جور که در ذهنم هست ابی اسحاق ارّجانی در طبقه‌ای نیست که احمد بن ادریس متوفی 306 او را درک کرده باشد. روایت دوم باب همین روایت ماست و روایت سوم هم به این صورت است:

**حدّثنا أبی رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن عمرو بن أبی المقدام عن علیّ بن الحسین عن أبی عبد اللّه 7**[[14]](#footnote-14)

عمرو بن ابی المقدام اصلاً در طبقه مشایخ سعد بن عبد الله نیست. به نظرم عمرو بن ابی المقدام عمر طولانی داشته و از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق8بوده و چند امام را درک کرده است، ولی هر قدر هم که معمّر باشد دیگر سعد بن عبد الله متوفی حدود 300 را درک نکرده است. الآن یادم نیست که علی بن الحسین کیست.

روایت چهارم هم اشکال‌دار است:

**حدثنا علی بن احمد عن احمد بن ابی عبد الله عن علی بن اسباط.**[[15]](#footnote-15)

این علی بن احمد از احمد بن ابی عبد الله به صورت مستقیم نمی‌خواند. دوستان کل سند‌های این باب را ببینند، الآن فرصت نیست.

فقط الآن در مورد همین سند بحث توضیحی عرض می‌کنم. در این سند آمده است: **جعفر بن علی عن علی بن عبدالله**. یکی از مشایخ شیخ صدوق جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن المغیره است که از جدّش حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره و جدش هم از جدش عبد الله بن مغیره روایاتی دارد. سند باید این جور باشد که این هم به همان عبد الله بن مغیره که از معاذ در تهذیب نقل می‌کند منتهی شود، جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره. گاهی از یک اسم به اسم دیگر پرش می‌شود و این سقط‌ها رخ می‌دهد. مهم این است که این جور سقط‌ها در کل این باب وجود دارد و در سه چهار روایت پشت سر هم این سقط‌ها رخ داده است. فکر می‌کنم ناسخ حال نداشته که سند‌ها را بنویسد و اول سندها و آخر سند‌ها را نوشته است یعنی سقط عمدی است مثل تفسیر عیاشی که راوی‌اش فقط آخر سند را نوشته و سندها را مرسل قرار داده است.[[16]](#footnote-16)

فکر می‌کنم سند روایت جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره عن أبیه عن جده عبد الله بن مغیره عن معاذ باشد که عبد الله بن مغیره اش همین است که عرض کردم و تهذیب این روایت را دقیقاً از طریق عبد الله بن مغیره عن معاذ نقل می‌کند.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . علل الشرایع، ج 2، ص 395، ح 14: أبي رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن محمّد بن الوليد و السّنديّ بن محمّد عن أبان بن عثمان الأحمر عن محمّد بن بشير و حريز عن أبي عبد اللّه7قال: قلت له إنّه ليس شي‏ء أشدّ عليّ من اختلاف أصحابنا قال ذلك من قبلي. [↑](#footnote-ref-1)
2. . علل الشرایع، ج 2، ص 395، ح 15: حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد عن ابن سنان عن أبي أيّوب الخزّاز عمّن حدّثه عن أبي الحسن7قال: اختلاف أصحابي لكم رحمة و قال إذا كان ذلك جمعتكم على أمر واحد و سئل عن اختلاف أصحابنا فقال7أنا فعلت ذلك بكم لو اجتمعتم على أمر واحد لأخذ برقابكم. [↑](#footnote-ref-2)
3. . علل الشرایع، ج 2، ص 395، ح 16: أبي رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن محمّد بن عبد الجبّار عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ثعلبة بن ميمون عن زرارة عن أبي جعفر7قال: سألته عن مسألة فأجابني قال ثمّ جاء رجل فسأله عنها فأجابه بخلاف ما أجابني ثمّ جاء رجل آخر فأجابه بخلاف ما أجابني و أجاب صاحبي فلمّا خرج الرّجلان قلت يا ابن رسول اللّه رجلان من أهل العراق من شيعتك قدما يسألان فأجبت كلّ واحد منها بغير ما أجبت به الآخر قال فقال يا زرارة إنّ هذا خير لنا و أبقى لنا و لكم و لو اجتمعتم على أمر واحد لقصدكم النّاس و لكن [لكان‏] أقلّ لبقائنا و بقائكم قال فقلت لأبي عبد اللّه7شيعتكم لو حملتموهم على الأسنّة أو علی النّار لمضوا و هم يخرجون من عندكم مختلفين قال فسكت فأعدت عليه ثلاث مرّات فأجابني بمثل أبيه. [↑](#footnote-ref-3)
4. . کافی، ج 1، ص 68: قلت فإن كان الخبران عنكما مشهورين قد رواهما الثقات‏ عنكم‏ قال ينظر فما وافق حكمه حكم الكتاب و السنّة و خالف العامّة فيؤخذ به و يترك ما خالف حكمه حكم الكتاب و السنّة و وافق العامّة... [↑](#footnote-ref-4)
5. . پاسخ سؤال: چون قاضیان آنها مختلف بودند و حکام آنها هم در زمان امام باقر و امام صادق 8 بیشتر متمایل به مالک بودند و فتوای همه اهل مدینه بر طبق اطهار بوده است. در زمان امام صادق علیه السلام هم نظر ابو حنیفه به عنوان نظر مطرح که حکومت آن را ترویج کند نبوده است و در زمان امام کاظم 7نظر ابوحنیفه مورد توجه حکومت بوده است. عمده این روایتها یا از امام باقر است یا از امام صادق 8 و نمیشود به وسیله آن روایتهای حیض را ترجیح داد. [↑](#footnote-ref-5)
6. . تهذیب، ج 8، ص 125، ح 432: فأمّا ما رواه عليّ بن الحسن بن فضّال عن محمّد بن الحسن بن الجهم عن عبد اللّه بن ميمون عن أبي عبد اللّه عن أبيه7قال قال عليّ7إذا طلّق الرّجل المرأة فهو أحقّ بها ما لم تغتسل من الثّالثة. [↑](#footnote-ref-6)
7. . تهذیب، ج 8، ص 125، ح 433: عنه عن أيّوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن إسحاق بن عمّار عمّن حدّثه عن أبي عبد اللّه7قال: جاءت امرأة إلى عمر تسأله عن طلاقها قال اذهبي إلى هذا فاسأليه يعني عليّاً7فقالت لعليّ7إنّ زوجي طلّقني قال غسلت فرجك فرجعت إلى عمر فقالت أرسلتني إلى رجل يلعب قال فردّها إليه مرّتين في كلّ ذلك ترجع‏ فتقول‏ يلعب‏ قال‏ فقال لها انطلقي إليه فإنّه أعلمنا قال فقال لها عليّ7غسلت فرجك قالت لا قال فزوجك أحقّ ببضعك ما لم تغسلي فرجك. فهذان الخبران و ما ورد في معناهما لا يدفع بهما الأخبار المتقدّمة لأنّ الوجه فيها أنّها خرجت مخرج التّقيّة أو على وجه إضافة المذهب إليهم فيكون قول أبي عبد اللّه7قال عليّ7إنّ هؤلاء يقولون كذلك لا أنّه يكون مخبراً في الحقيقة عن مذهب أمير المؤمنين7و قد صرّح أبو جعفر7في رواية زرارة و غيره بما هو تكذيب له و قال إنّهم كذبوا على عليّ7و إذا كان الأمر على ما قلناه فلا تنافي بين الأخبار. [↑](#footnote-ref-7)
8. . معاذ بن المسلم الهرّاء که کان ابو عبد الله علیه السلام یسمّیه النحوی، ر.ک: پاورقی 10. [↑](#footnote-ref-8)
9. . علل الشرایع، ج 2، ص 531، باب 315، ح 2: حدّثنا جعفر بن عليّ عن عليّ بن عبد اللّه عن معاذ قال: قلت لأبي عبد اللّه7إنّي أجلس في المجلس فيأتيني الرّجل فإذا عرفت أنّه يخالفكم أخبرته بقول غيركم و إن كان ممّن يقول بقولكم فإن كان ممّن لا أدري أخبرته بقولكم [و] قول غيركم فيختار لنفسه قال رحمك اللّه هكذا فاصنع. [↑](#footnote-ref-9)
10. . تهذیب، ج 6، ص 225، ح 539: عنه عن العبّاس بن معروف عن عبد اللّه بن المغيرة عن معاذ الهرّاء و كان أبو عبد اللّه7يسمّيه النّحويّ قال: قلت لأبي عبد اللّه7إنّي أجلس في المسجد فيأتيني الرّجل فإذا عرفت‏ أنّه‏ يخالفكم‏ أخبرته بقول غيركم و إذا كان ممّن لا أدري أخبرته بقولكم و قول غيركم فيختار لنفسه و إذا كان ممّن يقول بقولكم أخبرته بقولكم فقال رحمك اللّه هكذا فاصنع. [↑](#footnote-ref-10)
11. . رجال کشی، ص 253، ر 470: حدثني حمدويه و إبراهيم ابنا نصير قالا حدثنا يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن حسين بن معاذ عن أبيه معاذ بن مسلم النحوي عن أبي عبد الله (ع) قال لي: بلغني أنك تقعد في الجامع فتفتي الناس قال قلت: نعم و قد أردت أن أسألك عن ذلك قبل أن أخرج إني أقعد في المسجد فيجي‏ء الرجل يسألني عن الشي‏ء فإذا عرفته بالخلاف لكم أخبرته بما يفعلون و يجي‏ء الرجل أعرفه بحبكم أو مودتكم فأخبره بما جاء عنكم و يجي‏ء الرجل لا أعرفه و لا أدري من هو فأقول جاء عن فلان كذا و جاء عن فلان كذا فأدخل قولكم فيما بين ذلك قال فقال لي: اصنع كذا فإني كذا أصنع. [↑](#footnote-ref-11)
12. . علل الشرایع، ج 2، ص 531، ح 1: حدّثنا أبي رحمه اللّه قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن أبي إسحاق الأرّجانيّ رفعه قال: قال أبو عبد اللّه7أ تدري لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقول العامّة فقلت لا ندري فقال إنّ عليّاً7لم يكن يدين اللّه بدين إلّا خالف عليه الأمّة إلى غيره إرادة لإبطال أمره و كانوا يسألون أمير المؤمنين7عن الشّي‏ء الّذي لا يعلمونه فإذا أفتاهم جعلوا له ضدّاً من عندهم ليلبسوا على النّاس. [↑](#footnote-ref-12)
13. . من الآن دارم به حافظهام اعتماد میکنم، بعد مراجعه میکنم و بحث را تکمیل میکنم. [↑](#footnote-ref-13)
14. . علل الشرایع، ج 2، ص 531، ح 3: حدّثنا أبي رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن عمرو بن أبي المقدام عن عليّ بن الحسين عن أبي عبد اللّه7قال: إذا كنتم في أئمّة الجور فامضوا في أحكامهم و لا تشهروا أنفسكم فتقتلوا و إن تعاملتم بأحكامهم كان خيراً لكم. [↑](#footnote-ref-14)
15. . علل الشرایع، ج 2، ص 531، ح 4: حدّثنا عليّ بن أحمد عن أحمد بن أبي عبد اللّه عن عليّ بن أسباط قال: قلت له يعني الرّضا ع حدث الأمر من أمري لا أجد بدّاً من معرفته و ليس في البلد الّذي أنا فيه أحد أستفتيه من مواليك قال فقال ايت فقيه البلد فإذا كان ذلك فاستفته في أمرك فإذا أفتاك بشي‏ء فخذ بخلافه فإنّ الحقّ فيه. [↑](#footnote-ref-15)
16. . پاسخ سؤال: نه هر سه چهار تا روایت این طور است. شبیه این را در بعضی بابهای دیگر علل الشرایع هم دیدهام که سندهای کل باب گیر دارند. جلسه بعد در مورد این عرض میکنم. [↑](#footnote-ref-16)